

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شکری که بود سزای انعام خدا از هیچ دل و زبان نیاید اصلاً
 زان رویکه شکر هر کسی محصورست وانعام خدا هر نفسی لایحصى .
 كما قال الله تعالى: «وإن تعدوا نعمة الله لا تُحصوها»، وازین است که خاتم
 انبیا، علیه من الصلوات ازکامها و من التحیات اعلاها، بعجز و قصور اعتراف نمود، و بزبان
 عجز و انکسار فرمود که «لا احصى ثناء عليك كما اثنيت على نفسك»، و چون
 مثل او قادری اقرار بعجز از ادای ثنای باری نماید هر عاجزی را چه یارا که در صدد
 ادای آن درآید. بیت

از دست و زبان که برآید کنز عهده شکرش بدر آید.

و چنانکه شکر نعمت بی نهایت حضرت عزت عزّ شأنه و جلّ سلطانه احصا نمیتوان نمود،
 همچنین صلوات بر سید کائنات و خلاصه موجودات، مهتر عالم و بهتر اولاد آدم،
 چنانکه شایسته او باشد ادا نمیتوان فرمود. رباعی

مارا چه حد صلوات بر مهتر خلق کو مهتر خلق هست و ما کهنتر خلق،
 از کهنتر خلق کی صلاتی آید شایسته شأن حضرت مهتر خلق.

صلی الله علیه و علی صحبه و آله ما بدانجوم الهدی من سماء شرعه و منواله .
 و بعد از حمد احد و دود و درود نامعدود بر خلاصه کائنات علیه افضل الصلوات
 میگوید ننده محتاج بخداوند گارغنی کریم ابن المبارک محمد القزوینی المدعو
 بحکیم، (۱) احکم الله امره و بارک فیہ و جعله تارک مناهیه، که این رساله فارسی ترجمه
 کتاب مشکین نقاب عالی جناب سعادت مآب امیر کبیر، صاحب علم و علم، و صاحب
 ذیل سخا و کرم، شاعر ساحر و بر همه چیزی قادر، امیر نظام الدین علی شیر است،
 و مضمون آن کتاب ذکر احوال ارباب کمالست از شعرای طرفا و طرفای فضلابی که
 اکثر ایشان در زمان ولادت و حیوة تا زمان ایالت و ثنات سلطان صاحب قران،

(۱) نسخه تهران شاه محمد ساجی مبارک شاه المتطبیب .

یادشاه بازیم وزین ، و عالم پناه بی عیب و شین ، ابو الغازی سلطان حسین ، احسن الله الیه و زاد احسانه علیه ، بوده اند . و باعث ترجمه آستکه اکثر اشعار آن کتاب فارسیست ، و احوال ایشان که در آن کتاب مذکورست ترکی تا تاریخست ، و هر کس از معرفه آن ترکی عاریست ، ازین جهة بعضی مردم را از آن حظی وافى و صیبهی کافی نیست ، لهذا ترجمه آن بزبان فارسی نمود قاشعر و احوال شاعر بیک زبان باشد ، و فارسیان را نیز از آن حظی و صیبهی باشد ، شاید که ننده مترجم را بدعای خیر یاد کنند .

میرد هرگز آن یاری که ناری دگر او مردم

کنند و نام او سود میان سام مردم گم .

و این ترجمه مشتملست بر هشت بهشت ، هر بهشتی ترجمه مجلسی از مجالس نفایس آن کتاب مستطاب ، و در بهشت هشتم دو روضه است :

روضه اول در ذکراهل رضوان اعنی شعرای زمان پیشینه و شعرای این زمان که سنه سبع و عشرين و تسعمائه است .

و روضه دوم که خاتمه کتاب است در ذکر اشعار خاتمه کتاب کبیر یعنی سلطان عالم کبیر و صغیر سلطان زمان سلطان سلیم خان بن سلطان بایزید خان بن سلطان محمد خان سقی الله تراهم و جعل الجنة مشواهم .

بهشت اول

در ذکر کسانی که امیر کبیر امیر نظام الدین علیشیر بصحبت ایشان نرسیده
ولیکن اشعار ایشان باو رسیده . از این جمله :

۱ - اعلم و اقدم و افضل و اکمل ایشان ، امیر و سر حلقه درویشان ،
سالک اطوار و کاشف اسرار ، زبده آل سید ابرار ، امیر قاسم انوار است ، و پایه قدر او
بلند است ، و شاعری دون قدر عالی اوست ، لیکن چون در باب نظم حقایق و کشف
اسرار و دقائق قدرتی تمام و قوتی بی انجام داشته ، لاجرم درین مختصر نام شریف او
اولا مذکور گشت ، شاید که ببرکت اسم شریف او این ترجمه مشهور گردد و مقبول
نظر کیمیا اثر اهل نظر شود .

امیر مذکور از سراب است ، و جام شراب محبت و معرفت از دست ساقی ناقی ،
شیخ صدر الدین اردبیلی قدس سره نوشیده ، و خرقة مریدی ارو پوشیده ، و از یرتو نظر
مهر تأثیر او در اندک زمانی مراتب عالیه یافته ، و انوار عالم عیب بی عیب بر او
نافته ، و بمقناطیس محبت قلوب خواص و عوام را جذب نموده ، و از کثرت جمعیت
مردم برمودت او پادشاه وقت میرزا شاهرخ از خروج او ترسیده و او را از هری
بسمرقند اخراج فرموده . [و چون امیر مذکور از هری بسمرقند میرفته این بیت گفته
نمی دانم چه افتادست قسمت از قدر مارا

که میراند ازین درگاه دایم در بدر مارا .

و در زمانی که امیر در هری بوده حضرت قدسی منزلت شیخ صفی الدین الحی (۱)
بخدمت او رفته و داعیه مریدی او داشته ، و چون بصحبت امیر نشست و امیر در
صحبت گرم گشته از امتداد وقت صحبت بردیک شده که نماز پیشین فوت شود ،
شیخ صفی الدین برسئیل تنبیه گفته که وقت نماز فوت میشود ، امیر قدس سره
فرموده که « نماز را قضا هست و صحبت را قضا نیست » . شیخ چون این سخن را ارو
شنیده رنجیده ، و ترک صحبت او کرده ، و بصحبت شیخ زین الدین خوافی رفته ، زیرا

(۱) الحی کذا در اصل نسخه اسلامبول

که او بسیار مواظبت بر طریقه اهل سنت و جماعت مینموده ، و شیخ زین الدین شیخ صفی الدین را در خلوت نشانده ، چون بر ریاضت خلوت دل او صافی گشته داشته که مرتبه میر در کشف حقایق و دقائق بیشتر از مرتبه شیخ است ، لاجرم پیشیمان گشته ولیکن دوایی نداشته . و حضرت خواجه عیدالله سمرقندی که قطب وقت خود بود این قطبیت و سربلندی از خدمت و نظر کیمیاثر میر یافته . [و میر شعر خوب میگفته و دیوان او مشهور است ، و در میان جمهور معروف . و این مطلع نیکو ازوست :

درد تو که سرمایه ملک دو جهانست العنة لله که مرا بر دل و جانست .
و این مطلع نیز ازوست :

رندیم و عاشقیم و جگر سوز و سینه چاک

با دولت غم تو ز فکر جهان چه باک ؟

و این مطلع نیز ازوست :

آنها که بجز روی تو جانی نگرانند کوتاه نظرانند و چه کوتاه نظرانند
و مقصود ازین مثنوی اوست « بود در تبریز سید راده » .

و این بند ترجیع بند ازوست . بیت ترجیع بند

نویی اصل همه پنهان و پیدا بافعال و صفات و ذات و اسما
و مرقد متور میر قاسم در جام است (۱)

۲ - میر مخدوم - حضرت میر قاسم انوار تربیت آورده و او را فرزندى قول فرموده ، و چون خدمت میر نیکو مینموده بمقتضای « من حدمُ حدم » نام او میرمخدوم فرموده ، و میرمخدوم کوچکترین برادران بوده ، ولیکن از برکت تربیت حضرت میر قاسم این بزرگی یافته که بمخدومی مقبول همه کس گشته ، و میرمخدوم شعر میگفته ، و این مطلع اوست :

مطرب برن ترانه و سقی بیار جام خوش حلال ناد که گفتست می حرام .

۳ - حافظ سعد - از جمله مریدان میر قاسم انوار است ، ولیکن چون بی باک

(۱) وفات قاسم انوار ۸۳۷ - تاریخ « تاریخ فوت او سودحر دل حراب » (حاشیه صفحه تهران)

بوده و پاك نسوده مير اورا از خانقاه بيرون كرده، و فرموده كه خاك نايك حجرة اورا از خانقاه پاك كنند، و درين زمان حافظ سعد اين غزل گفته: مطلع

مرا در عالم رندي برسوائى علم كردى دلم بردى و جانم را ندبم صددم كردى.
و حافظ سعد در آن زمان از درد حرمان و سوز هجران مرده، و جان از هجر مرده،
و قبر او معلوم نيست. و اين معنائى است «احمد ميرك» ازوست.

سرمى ندارم مدار و مى آر همان سعد را برسركوى بار.

۴ - خواجه ابوالوفا - خوارزمى است، و خواجه از كبار اولياست، و چون فرشته سرشت و خوش خلق بوده مردم اورا «پير فرشته» ميگفته اند، و علوم ظاهريه و حقيقيه و علوم عربيه را بجايت خوب و زيبا ميدانسته، و دو علم ادوار و موسيقي بي نظير روزگار خود بوده، و شعر ميگفته، و اين رباعى ازوست:

بد كردم و اعتدار بدتر ز گناه زار و كه در وهست سه دعوى تمام:

دعوى وجود و دعوى قوه و حول لا حول ولا قوه الا بالله.

و مرقد او در خوارزمى است

۵ - مولانا حسين خوارزمى - از جمله شاگردان خواجه ابوالوفاست، و در علم ظاهر ماهر و علم بوده، و از جمله مشهوران زمان و معروفان دوران خود، و مقصد الاقصى از جمله تصانيف اوست، و شرحى خوب بر مشنوى نوشته، و قصيده برده را بيز شرحى نوشته، و در زمان ميرزا شاهرخ اورا بواسطه اين غزل تكفير كرده اند، و از جبهه برسش اين قضيه اورا از خوارزم بهر آورده اند، و ايكن چون مردى دانا بوده و بر بحث و محادله توان، اثبات كفر او نتوانسته اند كردن. و مطلع آن غزل اينست مطلع

اى در همه عام پنهان تو و پيدا تو هم درد دل عاشق هم اصل مداو تو

و قبر او در بايقى قس خواجه ابوالوفاست در خوارزم.

۶ - شيخ آذرى - در سفر اين طهور يافته، و از آنجا نور طهور و شبت

او بر اهل عالم نافته، و در وقت شيخوخت و پيرى ميل سير و سدوك درويشان نهوده،

و برسم زیارت ملکه سفر هندوستان رفته ، و اکابر و عوالمی و سلاطین و اهالی آنجا مرید او گشته اند ، و او را تکلیف اقامت در هند نموده اند ، و لکن شیخ قبول فرموده و این بیت گفته :

من ترك هند و جیفه جیپال گفته ام باد بروت جوته بیک جوته میخرم .
و چون از سفر هند بازگردیده ، در اسفرائین گوشه بی توشه اختیار فرموده ، و در آنجا توشه آخرت بکثرت عبادت و طاعت مهیا نموده . و دیوان شیخ مشهورست ، و این مطلع از آن دیوانست ، مطلع

باز شب شد چشم من میدان گریه آب زد
سیل اشک آمد شبیخون بر سپاه خواب زد .
و قبر شیخ در اسفرائین است .

۷ - مولانا کاتبی - بی نظیر زمان خود بوده ، و شعر بانواع مختلفه گفته ، و اختراعات انواع دیگر نیز کرده ، و کتاب تجنیسات و ذوالبحرین و ذوالقافیتین ، و حسن و عشق ، و ناظر و منظور ، و بهرام و گل اندام ، از اختراعات اوست . و دیوان غزلیات او نیز مشهورست ، و در آخر تنوع خمسه بسیار بیکو نموده ، و لیکن بواسطه کثرت دعویهای او توفیق اتمام نیافته ، و اگر تربیت سلطانی مثل سلطان صاحب قران سلطان حسین مییافت کمال او زیب و زین خوتر مییافت ، و لیکن از ضعف طالع این دولت بیافت ، این مطلع از غزلیات اوست . مطلع

ز چشم و دل بدن خاکیم در آتش و آست
بچشم بین و بدل رحم کن که کار خراست .

و این مطلع نیز از قصاید اوست : مطلع

ای راست رو قضا نکمان تو چون خدنگ

بر ترکش تو چرخ مرصع دم پلنگ .

و این بیت نیز از مثنوی اوست : بیت

شب پره از گنبد فیروزه گون رفته بهیروزه گنبد درون

و این دو بیت از مرثیه او بیکوست : مطلع

این سرخی شفق که برین چرخ بیوفاست
هر شام عکس خون شهیدان کربلاست.
چرخ پلنگ رنگ چرا کرد رویی
با شیر زاده که سگش آهوی خطاست.
و در ایام طاعون در استرآباد چون باد طاعون گرفتار گشته این دو بیت گفته:
ز آتش و ناد و نا گردید ناگاهان خراب
استرآبادی که خاکش بود خوشبو تر ز مشک.
اندر و از پیر و برنا هیچ کس باقی نماند
آتش اندر بیدش چون افتد نه تر ماند به خشک.

و بعد ازین بطاعون مرده. [و میگویند که مولانا کاتبی پسری عاشق بود، چنانکه عادت آن بلادست، از خری مولانا روزی بکله گاوی بازی میکرده، و آن کله گاورا در میان گله خران بر آسمان می انداخته، از قضا آن کله گاو در میان آن خران بر سر جوان او فرو آمده، و آن جوان را از صرب آن کله مغز کله فسد گشته و استخوان سرش شکسته، و ازین درد آن جوان مرده، و مولانا چون هلاک جوان خود بدست خود دیده، خود را نیز هلاک کرده، و ارمع و الم عشق خلاص گردیده، و قبر او در استرآبادست، و حکایت اول بصدق اقراب می نماید.]

۸ - مولانا شرف - مردی درویش بهاد و نامراد بوده، و بعد از ادای فرایض حمسه تبیع حمسه مینموده تا توفیق اتمام یافته، ولیکن حمسه او شهرتی چنان بیافته، و مرتبه فضیلت او از حمسه او معلومست. و این بیت ازوست: مطلع
نمیرد کسی گو بدانش مهست
و محرم کشی جرم بخشش بهست.

و این مطلع خوب از عزل اوست. مطلع

خواهم که چوب تیر شوم تا که گاه گاه

بر حال من بگوشه چشمی کنی نگاه.

۹ - خواجه عصمت - از بزرگ رادهای ماوراءالنهرست، علوم طاهره را

تحصیل نموده بود و تکمیل هر قسم آن فرموده، ولیکن خود را بشاعری و انشامشهور
و مستور گردانیده، و مداح سلطان خلیل بوده، و قصاید خوب در مدح او دارد. و این
مطلع از قصاید اوست:

دل کبابیست کنز و شور برانگیخته‌اید وز نمکدان خلیش سکی ریخته‌اند.
و این مطلع رنگین از اوست:

این بحر بی کران که جهابست در برش غواص عقل کل نبرد پی بگوهرش.
۱۰ - مولانا خیالی - شاگرد خواجه عصمت است. و این مطلع خوب از اوست:

ای تیر عمت را دل عشاق شاهه خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه.
که معکتف دیرم و گه ساکن مسجد یعنی که ترا می‌طلسم خانه بخانه.
هر کس بزبان سخن عشق تو گوید عاشق سرود غم و مطرب شرابه.
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو مقصود توئی، کعبه و بتخانه بهانه.

و مولانا بسی خوش طبع و خوش خلق بوده، و قبر او در بخارا است.

۱۱ - مولانا بساطی - سمرقندی است، و بغایت عامی، ولیکن شیرین کلمات

و پسندیده حرکات. و این مطلع مشهور از اوست:

دل شیشه و چشمان تو هر گوشه بر بندش

مستند مبادا که بنا که (۱) شکتندش.

[۱۰، رخ دل خویش سبک عشوه بهادیم

خوبان جهان تا بخزندش بر بندش.]

۱۲ - مولانا یحیی شیبک (۲) - از اهل اعلیٰ و فصل خراسان است، و در جمیع

عاقده هر بوده، و فصل او بر همه کس ظاهر، و در فن عروض مسلم و مشهور در
میان جمهور، و شبستان خیال تصنیف اوست، و در این کتاب تخلص او فتاحی است،
و اسراری نیز گاهی تخلص میکرده، و در تخلص فتاحی این غزل گفته که این
مطلع اوست: مطلع

(۱) باری - سعه بدل (۲) سبک سعه ترکی ح

ای که دور لاله ساغر خالی از می میکنی
 رفت عمر این داغ حسرت را دوا کی میکنی؟
 [همچو بلبلی های وهویی کن که بر خواهد پرید
 مرغ روح از شاخسار عمر تاهی میکنی.]
 و در تخلص اسراری این غزل در تنوع خواجه حافظ گفته:
 اره برک کنب ای سنگیان زان تیز شد تا نرد بیخ نهال عمر ایمان شما.

۱۳ - میر اسلام - از نسل امام حجة الاسلام غزالی است، و جامع علوم
 طاهری بوده، و کسی بی تکلف و بی تکرر و تجبر، و در علم طب ماهر بوده، و ازین
 جهة اختلاط تمام با اکابر و حکام ایام مینموده، و در مدح میرزا علاء الدوله این
 قصیده گفته که هر يك بيت او تاریخیست. مطلع
 شب در اجلال رابی ملک او نبود قیاس بلك اجلال از جلال او کند محذاتماس.
 و این قصیده جواب قصیده انوری است که این مصرع ازوست
 «چون مراد خویش را با ملک ری کردم قیاس»
 و مولانا در بلخ در زمان سلطان ابوسعید شهید گردیده، و قمر او در آنجاست.

۱۴ - سید علی هاشمی - سیدی صحیح النسب و الحسب است، و در ملازمت
 میرزا عبداللطیف میباشد، و طبعی زیبا دارد و فهمی رعنا، و کسی حسن الخلق و الخلق
 است. و این مطلع ازوست
 در بیادان عدم بودم فکر آن دهن شدیدید آن خط سبز و گشت خصر راه من.
 ۱۵ - فاضی محمد (۱) - در خراسان از جمله حملة علم و فضلست. و بسی خوش
 طبع و صاحب کمالت، و بمنصب قضا اشتغال می نماید، و گاهی شعر نیز میفرماید،
 و این مطلع ازوست

گفتمش گل گل بر آمد رنگ رحسارت رمل
 غنچه او در تبسم شد که از گلها چه گل؟

۱۶ - مولانا محمد عالم - از علمای مشهور سمرقند است و هم درس میرزا الغ بیك بوده ، و دلیری بغایت شوخ و شیرین کار بوده ، و بسیار خوش طبع و عظیم الشان و بسی بی صبر و تحمل ، و صاحب مال و تجمل ، و بواسطه بی صبری و بد خلقی او را از سمرقند اخراج کرده اند ، و چون بهری آمده مردم هری قدوم او را غنیمت شمرده اند ، و نعمت غیر مترقب داشته ، و مولانا شعر بیکو می گفته . و این مطلع ازوست :

ما سیه بختیم و بندروزیم و اختر سوخته

شمع مقصودی ب عمر خویشتن فروخته .

و قبر او در هری است .

۱۷ - مولانا قدسی - هروی است ، و کسی شیرین گفتار و شیرین کردار است ، و مرض لقوه دارد ، و ازین جهت آب بسیاری اختیار از دهان او رواست ، و قطره قطره از آن چکان ، و درین باب این بیت گفته :

با وجود چنین دهن که مراست شعر گویم که آب از آن بچکد .

۱۸ - مولانا روحی خراسانی است ، و از فضلاست ، و طبعی خوب دارد ، و خلقی مرغوب ، و ازینست که پیش اکثر خلق مرغوب و محبوبست ، و مناظره شمع و پروانه ، و بلبل و قمل تألیف اوست ، و بسیار شاگردان خوب در ولایت سمرقند دارد . و این مطلع خوب ازوست : مطلع

بمیخواهم که کسی باند رسر حالم آگاهی

و گرنه عالمی سوزم بیک آه سحر گاهی .

۱۹ - مولانا صاحب - در علم موسیقی و فن شعر ماهرست ، و فضل او بر اکثر مردم درین دو فن ظاهر و باهر ، و عزل او با تصنیف چهار گاه که در مجلس جوکی میرزا تألیف نموده مشهورست ، و این مطلع آن عزلت : مطلع

همچو صبح از مهر رویت میرم دمهای سرد

تا رسم روزی بکویت ، دل بسی شکیر کرد .

و مولانا صاحب جواب قصیده مصنوع سلمان گفته ، و این مطلع اوست

ز قامت تو بعالم قیامتی برخاست

قیامتت قددت گر بود قیامت راست.

و این مطلع از غزلیات اوست: مطلع

توئی کان مک ماشور بختان

خدا این داد مارا و تورا آن.

و مولانا بسیار طامع بوده، و ازین سبب با کثرت فضایل اندک حرمتی نداشته، و در باب آس و نان خود گفته:

مکس مرده بود قلیه روی آشم

شپش زنده بود کنجد روی نانم.

۴۰ - مولانا سیهی نیشابوری - در شعر و معما و حسن خط و اشاء بی نظیر

و بی همتاست، و در زمان خود مسلم بوده، و در فضایل علم، و مشهورست که یک روز دو هزار بیت بدیبه گفته و نوشته، چنانکه گفته:

یک روز بمدح شاه پاکیزه سرشت

سیهی دو هزار بیت گفت و نوشت.

و این معما باسم «نجم» ازوست: معما

می کنجد ز شادی عنچه در پوست

چو سیهی سببش با آن دهن کرد.

۴۱ - مولانا آهی - مهدی است، و در مقابله خسه خسه گفته، ولیکن

شهرت بیافته، و عالماً این بیت او دلیل عدم شهرت آن حمسه است

شعری که بود ز نکته ساده

ماید همه عمر یک سواده. (۱)

[و این مطلع نیز ازوست:]

چنان غریق میم ساقیا که از گل من

اگر گلی بدر آید شراب از آن بچکد.]

۴۲ - مولانا طالعی - مداح سلطان محمد بایسنغری است، و طبعی خوب

و فهمی سلیم و ذهنی مستقیم دارد، و این قصیده در مدح امام جن و اس علی ابن

موسی الرضا گفته: مطلع

خشت خورشید ز راندودی که بر سقف سماست

بهر فرش روصه سلطان موسی الرضاست

(۱) در این ترجمه شرح حال مولانا علی شهبانی و مولانا محمدعلی شهبانی ذکر شده

۲۳ - مولانا طوسی^(۱) - مولانا نزل گو و مثل گو بوده، و شعر او بسی

عریب و عجیب و دل فریبست. و این مطلع ازوست: مطلع

زهی نوش لب لعلت حیوة جاودان من

بدندان میگری لب را چه میخواهی زجان من؟

و این مطلع نیز ازوست:

مرا باشید ای خوبان خدا را خدا را دارم و ساقی شما را.

۲۴ - مولانا سودائی - در اول **خاوری** تخلص میکرده، و در آخر چون

مجنون گشته و سر یا برهنه در کوه و دشت میگشته و از مجذوبی باز چون عاقل گشته

سودائی تخلص میکرده، زیرا که طفلان محله او را سودائی میگفته اند، و قصاید

خوب او در مدح **سلطان بایسنغر میرزا** بسیارست، و این مطلع یک قصیده

اوست: مطلع

عنبرت خال و رخت ورد و خطت ریحاست

دهنت غنچه و دندان در و لب مرجاست.

و مولانا هشتاد سال زیسته.

[و میگویند که عاشق **میرزا بایسنغر** بوده، روری با **میرزا** در بالای نام خانه

شسته بوده، **میرزا** با او گفته اگر مرا دوست می داری خود را از بالای نام خانه

زیر انداز، و در دوستی من جان باز. مولانا در زمان برجسته و در بالای تند

میدویده، چون بکنار نام رسیده ایستاده و گفته: «ما شمارا تا بدینجا دوست میداریم

و بس.» **میرزا** ازین بسی شاد و خندان گشته و با او میگفته اگر در من عامی می بینی

تنبیه کن تا در آله آن گوشم، با او گفته غیر از کاهلی در تو عیبی نیست **میرزا**

فرموده چه نوع کاهلی دارم؟ با او گفته کاهلی تو آستکه تو قادری که بیک کلمه که

نگوئی مرا عنی سازی و آن کلمه از کاهلی میگوئی اگر میگفتی که بمن هرار تنکه

سرخ بدهند من عنی میگشتم. **میرزا** خندیده و با او یک هزار تنکه سرخ بخشیده [

(۱) نام مولانا طوسی در نسخه ترجمه ذکر شده و احوال او را در پایان احوال مولانا اهی آورده

۴۵ - مولانا زاهد - معاصر بابا سودائی بوده، و قصیده دریای ابرار میر خسرو را تتبع نموده، و نظیره [؟] تجنیسات کاتبی گفته، و در مناجات قاضی الحاجات این بیت در تجنیسات بیکو گفته: بیت

زهره را چنك يارباب كه داد اهل در سنك يارب آب كه داد.

۴۶ - مولانا امیر - ترکست، و شعر او ترکست، و با وجود آنکه در غایت خوبیت مشهور نیست، و در شعر فارسی تتبع شیخ کمال نموده. این مطلع پر حال ازوست:

روز قسمت هر کسی از عیش بخش خود ستاند

غیر زاهد کو ریاضتها کشید و خشك ماند.

و قبر او در بدخشان است.

۴۷ - مولانا بدخشی (۱) - شخصی فاضل کامل بود، و در زمان میرزا الف بیک فصل در سمرقند مسلم و مشهورست، و التقات میرزا ناو سپید بوده. و این مطلع بیکو ازوست: مطلع

ای زلف شب مثال تورا در بر آفتاب ارشب كه دید سایه كه افتد بر آفتاب.

۴۸ - مولانا طالب - جاجرمی بوده، و لیکن در شیراز شو و ما یافته، و ابوار خواجه حافظ برو تافته، زیرا که در مزار او ساکن میباشد. و این رباعی بر دیوار مزار خواجه حافظ نوشته: رباعی

در کوچه عاشقی بیدمان درست میگفت بمن اهل دلی روز نخست.

طالب مطلب کسی که او غیر توجست تو طالب او باش که او طالب تست.

۴۹ - مولانا بایزید (۲) - مردی خوش و بدیموش بود، و صاحب کمال، و ایکن هزائ، و در خدمت حضرت سلطان بایقرا بن عمر شیخ میرزا می بوده. و این مطلع بیکو ازوست مطلع

لب شیرین تو ناتنگ شکر میماند در دندان تو نا عقد گهر می ماند.

(۱) مولانا محمد بدخشی (سجده ترکی ج) (۲) مولانا برندق (سجده ترکی ح)

۳۰ - مولانا جنونی - هر وی بوده ، و شعر او بد نیست ، و طبعش بهجوه و هزل مایل بوده ، و باحافظ شربتی منازعه مینموده ، و ازینجهت او را هجو گفته ، و چون هجو او مشهورست احتیاج بذکر ندارد . و این مطلع خوب ازوست : مطلع ای اهل جنون را بکنند توریوی ز ابروی در آن حلقه زدوست جنونی .

۳۱ - مولانا عارفی - شخصی در غایت فضل و کمال بوده ، و در بهایت فصاحت و بلاغت ، و شعر روان اوصافی و روانتر از آب زلال ، و بسیار خوش محاوره و مجادله ، و مردم او را سلمان ثانی میگفته اند ، زیرا که چون سلمان بدرد چشم گرفتار بوده ، و جواب قصیده که سلمان در زمان درد چشم گفته گفته ، و مطلع آن اینست :
دردا که درد کرد سواد نظر خراب و ایام کرد چشمه چشم مرا سراب ،
و این بیت مولانا عارفی بیکو واقع شده . بیت

بر پلك سرخ دیده من داروی سفید باشد بعینه نمك سوده بر کباب .
و مناظره گوی و چو سلمان عارفی بغایت خوب و زیباست ، و در میان مردم مشهور ، و در تعریف اسب این بیت او بی نظیرست : مشوی

هرگاه که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق .
چون گوی سپهر کرد سستی میدان میدان چو گوی جستی .

و این مطلع نیز ازوست : مطلع
عهد کرده که بیایم بدر از میخانه
تا بان دم که مرا بر شود پیمانه .
و قبر عارفی در هری است .

۳۲ - مولانا سلیمان - در خدمت حضرت سلطان بابر میرزا می بوده ،

و ندیده روانی داشته ، و این مطلع خواجه حافظ را بیکو تنوع کرده مطلع
یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود دیده راروشنی از حالک درت حاصل بود
حال این نکته که برپیر خردمشکال بود آزمودیم بیک جرعه می حاصل بود .
گفتم از مدرسه یرسم سبب حرمت می در هر کس که زدم بیخود و لایعقل بود .
[حضرت میر در کتاب مجالس النفايس چنین ذکر فرموده ولیکن فقیر از استاد

خود و بسیاری مردم مشهور شنیده ام که مشهورست که این مطلع و بیت از آن مہری است و مہری زن مولانا حکیم مشهورست که طیب میرزا شاهرخ بود، و مصداق این سخن مشهور است که استاد فقیر که شاگرد مولانا حکیم بود و مہری را دیده بود و باو صحبت داشته میگفت که مہری اکثر دیوان خواجہ حافظ را تبع کرده. و مطلع دیوان مہری اینست:

اِدرُ یا ساقیَ العِشاقِ اَقداحا وَاَعجَلِها

که شوری میکنند شیرین شراب تلخ در دلها.

و همچنین میگفت، که مہری بدیبه در غایت سلاست و روانی داشته، چنانکه روزی میرزا شاهرخ بمہری گفت چونست که دائم میل جوانان ساده رو داری و میل مثل ما پیران سفید رو نداری؟ مہری در زمان در جواب این بدیبه گفت:

میلم همه با ساده رخان چکل است یارب که سرشت من چه آب و چه گل است
گر میل دلم بریش داری باشد از شوهر پیر قلمنام چه گله است؟
و میگویند که میرزا مسعود نامہری مہری داشته، و گاہ گاہی مہراو بر میداشته.
روزی در آنوقتیکہ میرزا مسعود با مہری در کار بوده و ایکن میرزا چون زبان
و مہری چون مردان از قصا مولانا حکیم کہ شوهر مہری است
رسیده، و این حالت را چشم خود دیده، مہری از جہت دفع اود در بدیبه این گفته. بیت
کردم بر اوج برج مہ خویشتن طلوع

هان ای حکیم طالع مسعود من نگر.

و مولانا حکیم اگرچہ استاد استاد نندہ مترجمست، و اینچنین احوال را باو اسناد کردن لایق نیست و لیکن کسی کہ اینچنین حال را پسندیده داند تواند بود کہ ازو نقل کنند، و احوال او نقل مجلس باران نمایند [

۳۳ - مولانا قدیمی (۱) - نقارہ چی گری مشهورست، و بنظم بیکو معروف.

و این مطلع خوب ازو است مطلع

(۱) مولانا قدسی، (سجۃ ترکی ح)

بی مجالس دیده روشن چه کار آید مرا

روشنی در دیده از دیدار یار آید مرا.

۳۴ - مولانا شیخی (۱) - فوشنجی است، و مردی بغایت پاکیزه و پاکست،

و بسیار شیرین حرکات و بیگو سکنت است، و گفتار خوب دارد و کردار مرغوب،

و در فن موسیقی علمی و عملی بی نظیر و بی همتاست، و بدولت زیارت مکه مبارکه

فایز گشته، و از محبت دیا و هوا و هوس برگشته، و تخم محبت خدا و رسول در دل

گشته، و طبع خوب داشته و شعر مرغوب. و این مطلع محبوب از او است.

ما را به جفا گشته پشیمان شده باشی خون دل ما ریخته حیران شده باشی.

و میگویند که در وقتی که مولانا در راه حج از شدت گرما و حدت خار مغیلان

بگوشه ای رفته بود، و خاری از پا میکند، طریقی او را باین حال دید و این

بیت گفت:

از رنج ره دور و سر خار مغیلان از آمدن مکه پشیمان شده باشی.

۳۵ - مولانا حاجی ابوالحسن - ترکست، و از جمله طلبه علم و فضل، ولیکن

در اثنای طالب علمی ترک طلب نمود، و شعر گفتن میل کلی فرمود، و شعر ترکی

میگوید. و این مطلع از جمله اشعار اوست. مطلع

کیب درو اون کل و یر همته توروب بارا دور

بواوت کوتکو انکاتو شوب جانی کویدروب بارا دور.

و مولا، در فن معماری نظیر و بی همتاست، و این معما باسم «دایزید» ارواست: معما

هر که بیند سرو من، الای زیبای ترا بر کنار دیده روشن کند جای ترا.

۳۶ - مولانا قطبی - ملازم سلطان مسعود میرزا بود، و طبع شوخ داشت،

و مردی شیرین کلمات، مضوع الحركات و السکنات بود، و شعر ترکی و فارسی نیز

چست میگفت. و این مطلع ترکی از او است: مطلع

عنچه که نست قیلور از نکادلدار اعزسی ای صبا بیلی تولاقان ایلاز بهار اغزسی

۳۷ - مولانا نعیمی - نظیر و عدیل مولانا قطبی بوده ، و در شوخی طبع و شیرین گفتاری باونزدیک مینموده ، و ملازم آستان فلک آشیان سلطان صاحبقران بوده ، و چون باخلاص بیت ملازمت مینموده بااتفات آن حضرت مخصوص شده ، و بدوات صدارت فایز گشته . و این مطلع ازوست : مفرد

تا عدم دین بولدی پیدا موبجه کیم حسن و جمال

سین پری وش دیک یارنمای دوربشر دین دو الجلال .

۳۸ - مولانا زین - کیسه دور بوده ، و از جمله خوش طعبان زمان . و این

مقطع ازوست . مفرد

بازین که منعت کند از صحبت ناچنس

بیگانه چنانی که غم خویش نداری .

۳۹ - مولانا محمد - ایس حضرت مخدومی نورا یعنی عبدالرحمن جامی

نورالله قمر بوده و در تحصیل علوم ظاهر جد تمام نموده تا تکمیل آن فرموده و اخلاق حسنه ، عظیمه داشته ، و سلوک درویشانه ، و در علم و عمل موسیقی نظیر نداشته . و این رباعی ازوست :

این ناده که من بی تو بلب می آرم بی از پی شادی و طرب می آرم .

زلف سیه تو روز من کرده سیاه روز سیه خویش بشب می آرم .

و قبر او در صفة منزل قطب السالکین مولانا سعدالدین کاشغری است .

۴۰ - امیر شاهی - سبزواری است ، و ملازم میرزا ابایستقر بوده ، و یکی از

امرای نامدار اوست ، و شعر او بغایت بیکوست ، و از کثرت شهرت اجتیاج بتعریف و توصیف ندارد ، و از جمله اشعار اوست :

خرابیم از دل بی رحم که یاد کن مارا

سك كوی توئیم آخر سنگی شاد کن مارا .

وله ایضاً

تو شهریار جهانی و ما شهر توئیم وطن گذاشته بی خان و مان ز بهر توئیم .

[و این مطلع ازوست . مطلع

عیسی دمی است یارو دلم ناتوان ازو آن به که دردخویش ندارم نهان ازو. [و نام او امیر آق ملک بوده، و مدتی حکومت استرآباد فرموده، و مردم از عدالت او شاکر بوده اند، چون وفات نموده بمش او را بسبزوار بمزار اباء اجداد او آورده اند، و شعرای شهر سبزوار جهة او مرثیه گفته اند. مطلع

گو بشو زبر و زبر از اشک و آهم سبزوار

زانکه شهر شاه بی شاهی نمی آید بکار.

بهشت دوم

در ذکر احوال ارباب کمالی که در اوایل زمان میر علی شیر قدس سره بوده‌اند،
و بعضی بصحبت او رسیده‌اند، و میر از برکت صحبت ایشان بر کنی و حالتی
یافته، و بالجمله انوار ایشان برو تافته.

اول ایشان حضرت قطبی مولانا شرف الدین علی یزدی است.

۴۹ - مولانا شرف الدین علی - از تفت یزد بوده، و قطب زمان خود بوده،
و مولانا از اکابر علماء و اعظم حکماء الهیست، و در عصر خود بولایت علم و حکمت
علم بوده و معلم، و میر علی شیر گفته: پدرم در زمان میرزا شاهرخ از حوادث
زمان و فتنه دوران عراق فرار نمود، و در یزد بر خاقان مولانا شرف الدین علی
گذار فرمود، و من بایدم بودم و تخمیناً شش ساله بودم، چون بخدمت مولانا
رسیدم، مولانا هر سؤال که از من کرد جواب صواب گفتم، آرا پسندید و از من پرسید
که بکتاب میروی یا نه؟ گفتم بکتاب میروم و سوره تبارک میخوانم، مولانا جهة
برکت من فاتحه بخواند و دعای برکت در حق من کرد، و گفت خداوند تعالی ترا
برکت در عمر و مال روزی گرداند، [برکت دعای او امر من بجائی رسید که چهار
صد عمارت خیر از مدرسه و رباط و دارالشفای و امثال اینها در ممالک عالم بنا کردم،
و توقیق اتمام آنها یافتم.]

و تاریخ نیموری که ظفر نامه نام اوست تألیف مولانا است، و شرح قصیده
برده نیز از او است، و حلال در معما نیز از اوست، و تصانیف او در علم جفر و سایر
علوم غریبه سیارست، و در میان عالمیان مشهور. و از جمله اشعار اوست:

صوفی مباش منکر رندان می پرست کاندر پیاله عکس رخ یار نیز هست (۱).
[و مشهورست که میرزا الغ بیگ مولانا را از تفت یزد بامر قنده طلب نموده، مولانا
در جواب نامه نوشته

(۱) کاندر پیاله بر تو روی حبیب هست (حاشیه اصل نسخه اسلامبول)

عیسیٰ دمی است یارو دلم ناتوان ازو آن به که درد خویش ندارم نهان ازو. [و نام او امیر آق ملک بوده، و مدتی حکومت استرآباد فرموده، و مردم اعدالت او شاگرد کرده اند، چون وفات نموده نعش او را بسبزوار بمزار ابناء اجداد او آورده اند، و شعرای شهر سبزوار جہت او مرثیہ گفته اند: مطلع

گو شو زبر و زبر از اشک و آہم سبزوار

ز آنکہ شہر شاہ بی شاہی بی آید بکار.

بهشت دوم

در ذکر احوال ارباب کمالی که در اوایل زمان میرعلی شیر قدس سره بوده‌اند،
و بعضی بصحبت او رسیده‌اند، و میر از برکت صحبت ایشان برکتی و حالتی
یافته، و بالجمله انوار ایشان برو یافته.

اول ایشان حضرت قطبی مولانا شرف‌الدین علی یزدی است.

۴۱ - مولانا شرف‌الدین علی - از تفت یزد بوده، و قطب زمان خود بوده،
و مولانا از اکابر علماء و اعظم حکماء الهیست، و در عصر خود بولایت علم و حکمت
علم بوده و مسلم، و میرعلی شیر گفته: پدرم در زمان میرزا شاهرخ از حوادث
زمان و فتنه دوران عراق فرار نمود، و در یزد بر خاتمه مولانا شرف‌الدین علی
گذار فرمود، و من با پدرم بودم و تخمیناً شش ساله بودم، چون بخدمت مولانا
رسیدم، مولانا هر سؤال که از من کرد جواب صواب گفتم، آنرا پسندید و از من پرسید
که بمکتب میروی یا نه؟ گفتم بمکتب میروم و سوره تبارک میخوانم، مولانا جهة
برکت من فائحه بخواند و دعای برکت در حق من کرد، و گفت خداوند تعالی ترا
برکت در عمر و مال روزی گرداند، [ببرکت دعای او امر من بجائی رسید که چهار
صد عمارت خیر از مدرسه و رباط و دارالشفای و امثال اینها در مالک عالم بنا کرده،
و توفیق اتمام آنها یافتم.]

و تاریخ تیموری که ظفر نامه نام اوست تألیف مولانا است، و شرح قصیده
برده نیز از او است، و حلال در معما نیز از اوست، و تصانیف او در علم جفر و سایر
علوم غریبه سیارست، و در میان عالمیان مشهور. و از جمله اشعار اوست:
صوفی مباش منکر زندان می پرست کاندر پیاله عکس رخ یار نیز هست^(۱).
[و مشهورست که میرزا الغ بیگ مولانا را از تفت یزد بسمرقند طلب نموده، مولانا
در جواب نامه نوشته:

(۱) کاندر پیاله بر تو روی حبیب هست. (حاشیه اصل نسخه اسلامبول)

ز بهار شرف ز تفت بیروی نروی
 کماو از دهل شنیدن از دور خوشست.

و چون این بیت دو معنی دارد یکی آنکه آوازه مولانا به از اوست و یکی آنکه آوازه
 میرزا به ازوست و میرزا این بیت را بر معنی دوم حمل فرموده، و از مولانا رنجیده
 و دائم منکر او بوده، تا زمانیکه پسرش میرزا عبداللطیف رویاعی شده، و لشکر
 بر سر پدر آورده، و بعد از جنگ چون میرزا الف یکتا فرار نموده، جامه سلطنت را
 از بر خود کنده تا کسی او را نشناسد، از قضا شب در دهی در آخور خران پنهان
 شده، و چوی سرما بسیار بوده، پالان خری بر پشت خود نهاده، جهت دفع سرد سرما،
 و چون پالان خر بر پشت خود دیده بیت مولانا شرف بخاطر او رسیده، و ازین
 دانسته که مولانا ولی بوده، و این نکبت که باو رسیده از نکبت انکار او بوده، و آن
 بیت درین قطعه است: قطعه

وگر خنک چرخت جنیت کشد،	اگر ابلق دهر در زین کشی
خط نسخ در گرد جنت کشد،	وگر روضه عیشت از خرمی
قلم بر سر حرف دولت کشد.	مشو غره کین دهر دون تا گهت
نقاب از رخ کل بعزت کشد	زمانه چون بادست و باد از نخست
تنش را بخاک مدالت کشد	پس از هفته در میان چمن
گهت ریر پالان نکبت کشد.	گهت بر نشاند بر حش مراد
که در چشم دل میل غفلت کشد.	میناد کجای سعادت بچشم
که از بهر دیا مشقت کشد.	خیالاش ردام مشقت مباد
شرف وش بدامان عزت کشد.	خوشا شیر مردی که پای وقار

و مولانا در تفت وفات یافته، و قبر او در خانقاه اوست. [

۴۴. خواجه اوحده مستوفی - استیفاء کمالات و فصایل نموده، و فصایل

اورا نهایت و غایت بیست، و در علم ریاضی ریاضتی تمام کشیده، تا سر انجام بجائی
 رسانیده که در عالم باصناف آن علم گردیده، و در شعر بیزعدیل و نظیر ندارد. و این

مطلع بی نظیر ازوست: مطلع

ای زیستان جمالت چشم جان را زیب و زین
 گشته بر نرگس هواداری چشمت فرض عین .
 شاد باش ای دل که بر ما سایه رحمت فکند
 آفتاب آسمان سلطنت سلطان حسین .
 و خواجه در شیراز (۱) میبوده ، و هم از آنجا رحلت باخترت فرموده .

۴۳ - مولانا عبدالوهاب - شخصی ذوقنون است و جامع جمیع فضایل
 جزوی و کلیست ، وقاضی ماضی الحکم شهر مشهدست ، و در فن شعر و معما و انشاء
 بی نظیر و بی همتاست ، و در کلمات عمارت فورغانی (۲) این آیه کریمه نوشته که :
 «ارم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد» و این معما باسم «سیف» ازوست :
 جان از لب لعل تو و دل از سر رحمت جوینده آب خضر و عمر درازست .
 و قبر او در مشهدست .

۴۴ - خواجه فضل الله سمرقندی - او را بواسطه کثرت دانش علم فقه
 ابو حنیفه ثانی میگویند ، و بنا آنکه اعلم علمای سمرقند بوده میل به شعر و معما نیز
 میفرموده . و این مطلع ازوست مطلع

قد چون سرو تو جانست مرا بلکه روان

سویم ای سرو روان شوکه فدا سازم جان

و این معما باسم «حاکم» نیز ازوست
 چون بهشت آمد بفتح از روی باع لبش گرگم شود بید شکست .
 و خواجه از جمله شاگردان سید شریف است ، و بخط سید اجارت نامه که جهة او
 نوشته داشته ، و میر علی شیر میگوید که خواجه مرا فرزند خود میخواند ، و قبر او
 در سمرقندست در خانقاه اجداد او .

۴۵ - مولانا علاء شاشی - بخوش طبعی و داشتمندی مسلم زمان بوده ،
 و در عام در میان علما علم ، و در سمرقند نظیر او بوده ، و در آنجا عدیل مولانا

(۱) در نسخه ترکی ح در سروار . (۲) در نسخه ترکی ح ، عماد فورغانی

شرف بوده در یزد، و میر فرموده چون بسمرقند رفتم مولانا را بواسطه در دیا صاحب فراش یافتم، و از جهة عیادت او این معما گفتم و بعیادت او رفتم، چون معما باو عرض کردم از حال من پرسید، و مسکن من معلوم فرمود، و معمای من اینست:

دور باد از تو درد و زحمت با دشمنت را بلا صیبت و عنایت

میر گوید چون بمنزل و مسکن خود رسیدم رسول مولانا را دیدم که معمایی که مولانا بنام من گفته و نوشته آورده، و آن معما اینست:

چشم تو مرا دید و منش سیر ندیدم چون سیر ببینم ز تو اینست امیدم.

و مولانا بهمان درد یا ازین دار دنیا رحلت تا آخرت نمود، و قبر او در سمرقند است.

۴۶ - مولانا محمد تباہ گانی - از جمله خلفای اکمل اولیا شیخ زین الدین

خوافی است، و مقتدای اهل دینست، و قصیده برده را مخمس کرده، و شرحی بر منازل السائرین شیخ عبدالله انصاری نوشته، و شعر فارسی او اینست:

آنها که بجز قامت سروت نگرانند گراست بگوئی همه کومه نظرانند.

و قبر او در خیابان هرات است.

۴۷ - شیخ صدر الدین رواسی - از جمله خلفای شیخ زین الدین است،

و بموجب «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیدجعل لهم الرحمن ودا» حضرت حق سبحانه و تعالی محبت این شیخ پرور و صفا را در دل همه کس انداخته، و شیخ را محبوب القلوب و الابصار ساخته، و از این است که دلهای مردمان بی اختیار شیخ را دوست میدارد. و این مطلع ازوست: مطلع

زهی از عارض و چشمت (۱) مرا نور همیشه از جمالت چشم آبد دور.

۴۸ - میر صدر الدین مجذوب - در مزار میر فخر منزل داشت، و در اوایل

حال نکسب کمال مشغول بود و بان مشغوف، چون تحصیل کمال نمود جذبه از عالم عیب باو رسید، و او را از خودی خود رها کنید، و از غم و الم خودی خلاص گردانید، و چون جدّه برو عالمه میکرد عقل او مغلوب میگشت، ولیکن درین حال سخنان

(۱) سعه ترکیح زهی از عارضت چشم مرا نور